



دو شنبه چهارم شهر ذیحجه الحرام ۱۲۸۷ هجری
قیمت بکعبه
قیمت اعلان سطرده شاه
اذای قیمت در چهار قطعه

دو شنبه چهارم شهر ذیحجه الحرام ۱۲۸۷ هجری
قیمت بکعبه
قیمت اعلان سطرده شاه
اذای قیمت در چهار قطعه

روزنامه علم

و چه ماخذ نمیتوان تضعیف نقصان کرد و این تضعیف و نقصان تکبیل و
مقابله است که در آن علم است اما تکبیل انحنان باشد که پس از معادله متقا^{دین}
اگر چه پول از درجه دوم که بجزایه اخری از مال میگویند بن مالش نمایند اگر
کس از واحد باشد و باروشش نمایند بواحد اگر اکثر بود و بهمان نسبت و طرف
دیگر معادله معقول دارند چنانکه اگر گویند نصف مالی معادله با عدد پنج
نمود باید نصف دیگر بر مال افزود تا یک عدد تمام شود و همچنین بر عدد پنج
مثل آن افزایشند پس معادله شود عدد یک مال با عدد و این تضعیف یکی
از حقوق تکبیل است اما مقابله که عبارت از اسقاط مکر است اگر در متقا^{دین}
اشیا مکرری باشد اسقاط نمایند چنانکه اگر گویند مالی و شئی معادله با
ده شئی کرد یک شئی را از طرف مالاندازند و از طرف مقابل کرده شئی است
بکعبه نقصان نمایند و گویند معادله یک مال با نه شئی است چون این معادله
معلوم کردید معروض میدارید که مسئله معهوده را چون بجزر و مقابله خوانند
حل نمایند باید منجر شود معادله یک نصف مال و یک نصف شئی با هفت شئی
که حاصل ضرب خارج قیمت است عدد اول از برای عدد اول مجهول است
و شئی فرض کرده میشود پس از معادله نصف شئی و نصف مال با هفت شئی
تکبیل لازم آید لهذا از نصف مال مثل آن اقرابند و همچنین بر شئی و عدد
پس معادله یک مال و یک شئی با عدد چهارده میشود و بعد از تکبیل مقابل لازم
آید یک شئی از طرف مال و یکی از چهارده که نمایند این است علت تضعیف

امیرزاده سلطانه محمد پسر زاولدمرحوم عمادالدوله بطبعه علیه فرستاده اند
در جواب پسرزاده محمد ظاهر پسر زاولدمرحوم و نرو شخص غیر معاوم و عالینجاه
پسر زاید عبدالرحیم خان مهندس در غمره ایضا و عالینجاه حاتم الدین حکیمباشی
در غمره سیام که از مسئله حسابیه فرموده اند
اجوبه که در علت تضعیف و نقصان مسئله حسابیه فرموده بودند هیچیک^ت
اصلی و ستر واقعی نبود بلکه آن وجوه نکات پس از وقوع محسوسند و کل حزب بنا
لدیهم فرعون و اگر از بن قبیل اجوبه مکفی بود هر اینه کفایت میکرد معادله اقول
شراح جواد که در شرح خلاصه صفر نماید و آن اینست که از برای سبعمده شش
قرار میدهند یک خاشبیه از یک الی شش و دیگری از هشت الی سیزده که هر دو
مقابله هستند و میگویند هر دو نفر از اولاد هر یک یک خاشبیه را میگیرند چنانکه
اولی یک را اخذ میکند و ثانی سیزده را و ثالث دورا و رابع دوازده را و پنجم
از دو طرف تا منتهی بسبعمه میشوند سبعمه قیمت یکی از اولاد است پس عدد
اولاد سیزده میشود که اضعف سبعمه آواحد است چنانکه در بنصورت فرموده
میشود
۲ ۴ ۶ ۸ ۱۰ ۱۲ ۱۳ ۱۱ ۹ ۷ ۵ ۳ ۱
۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
خاشبیه اول
خاشبیه ثانیه

بقیة عمر قاضی حسن بن حسن اصفهانی مؤلف کتاب الامم

حسن بن حسن گوید بعد از آنکه سلطنت منتقل بمقتلاب شد بسبب صقلاجه در سال دو بیت و پنجاه و سه هجری تحت سلطانی جلوس نمود و او
مغامر المعترف بود و دو بیت سال سلطنت کرد بعد از او الهون بن بسیل که مغاصر بالمعتمد بود در سال دو بیت و هفتاد و سه سلطان شد بعد از اسکند^{دین}
ابن بسیل در سنه دو بیت و نود و نه سلطنت یافت در عصر المقتدر و پس از یکسال و دو ماه و دو بیله وفات نمود پس از آن قسطنطین ابن الهون پاد^{شاه}
شد و او در سال سلطنت کرد و در زمان سلطنت او قسطنطین ابن اندرس بر او غلبه کرده سلطنت را از او بگرفت و پسر او در مدینه السلام بود
بعد از آنکه پدر او وفات کرد آن پسر از بغداد که بنیته بجاک روم آمد و مملکت و تصرف کرد و در دار البلاط که دار الملک بود استقرار یافت در بنوقت هو
خواهان قسطنطین ابن الهون بر او شورید و او را گرفته و او را بگشتند و قسطنطین بن الهون بر ملک خود مسلط شد در سال سبعمه و یک هجری
بالجمله میان آنچه من در فصل سیم از بن باب ذکر کرده ام و آنچه و کعب قاضی مسطور داشته اختلافات بسیار است آنچه من از آن شخص رو می اخذ کرده ام
بیشتر محل اعتماد است از چیزی بکه نقل از کتاب شد زیرا که ممکن است نقل کنند از کتاب کاملاً با سواد و فالمر زبان و اصطلاح نباشد ابو معشر منجم در کتاب

و نقصان دو مسئله و علت اینکه بر این قدر از عمل در سوال اکتفا شده که عدد
 هفت را تضعیف کرده و یکی نقصان کنند و از بقیه اعمال ذکر می نهند از قبیل
 تقسیم که از لوازم حل این مسئله است بقاعده دویم مفردات جبر و مقابله جهت
 که هر سوالی که طرف اول او واحد و طرف اعظم محمول و قدر نسبت عامه واحد
 بقاعده نظم طبیعی جمع آن اعداد نصف مال و نصف شئی میشود چون این مسلم
 لهذا سکوت نمایند از جمع و پروراند بقیه عمل از تکمیل و مقابله و تکمیل و مقابله
 نیز در طرفی که هفت شئی است محمول دارند اگر چه این اعمال باید در طرفین معادله
 مجری شود الا اینکه فایده این اعمال در طرفی که مال است بظهور و نمیدونند
 اینکه مقسوم علیه متجزی واحد میشود لهذا در عمل اکتفا بطرفی که هفت میباشد
 تلفظ نمایند توضیح اینکه کو با محاسبی عمل را تکمیل رسانند بعد از آن با شیخ
 که اطلاع از این علم نداشته باشد گوید که اگر عدد هفت را تضعیف نماید چه مراد
 از این تکمیل باشد و یکی که نماید منظورش مقابله است که حذف مکرر از طرفین باشد
 و تقسیم را هم بعلمت آن کور نکو بد و اکتفا بجهتین قدر از کلام کندان شخص
 چنان پیدا رود که عمل همین است که تضعیف کند و یکی که نماید و حال اینکه این مسئله
 مربوط است بمسئله دویم از مفردات جبر بر این شکل

عدد اول و خارج قسمت معادله شد جمع دنا بر بقاعده نظم طبیعی

$$x \times x = x + \frac{x}{2}$$

ملت تضعیفات ۱۴ تکمیل شد $x + x = x$

علت نقصانات ۱۳ مقابله شد x

$$13 = x = 13$$

این سطر اخیر متغی عنایت هفت است که مقسوم علیه واحد است اگر مقسوم
 علیه از واحد تعبیر کرد انوقت عمل در تقسیم صورت نگیرد و نمیتوان اکتفا بتضعیف
 و نقصان کرد این بود حقیقت مسئله و الله اعلم بالصواب سلطان محمد

امروز که هشتم ذی قعدة باشد غمزه بیست و نهم روزنامه علی در خرم آباد بمن رسید
 و سوال امیرزاده محمد ظاهر قیدم چندین جهت داشت که ما اعتراضات ایشان نمود
 چهاردهم جواب نداده بودم اولاً سفر میگردم و فرصت نداشتم ثانیاً فکر کردم که جواب
 خیلی مفصل میشود و برای روزنامه بیجا بود و ثالثاً احتمال کلی دارد که بیان
 بند فهمیده نشود چونکه در زبان فارسی و نوشتن آن هیچگونه استاد نیستم
 و دوسرماه بعد از این نشاء الله وارد طهران میشوم و اگر امیرزاده محمد ظاهر میرزا
 میل داشته باشند بابت ملاقات کنند و درین باب گفتگو نمایند گوایست
 عقیده خود را در باب شصت بیان کنم ولی از اول عرض کرده بودم که منیم بنفتم

شهند لوصاحب کتب نوشتراست
**بقیه اخبار از نصرت طبیب مخصوص مدرسه
 مبارک در علم الفنون**

اعصاب مابینه از دماغ و نخاع را در ابتدای خروج ترخس است نه حرکت ولی
 هر قدر از مرکز دور و محیط نزدیک شوند قوای مذکوره در آنها متراشد کردند
 تا وقتیکه بمنتهای اعصاب رسند و در اینجا کمال حس و حرکت را خواهند داشت
 کف دست پا و سر زبان و نوک انامل را معلوم است دو بنصورت حس
 بیشتر خواهد بود چون این مسئله از عدم تشریح بر قدمای اطباء منکشف نشد
 بود که منتهای حس در منتهای عصب منتهای عصب و منتهای اعصابند
 میفرمودند اعدا الاعضاء جلده ائلمة السبابة ثم الکف ثم الراحم ثم اليد
 در نخاع نقطه است که اگر بانوک سوزن جزئی صدمه بدانجا وارد آوریم
 فوراً حس اندستی که عصب آن نقطه میرود ساقط کرد هم چنین فریب
 نقطه مذکوره نقطه دیگری است که اگر در لجه صدمه بر آن وارد آوریم
 همان آن دست مزبور را فلج عارض شود ازین دو تجربیه معلوم میشود که اعدا
 عضو باعتبار شدت حس اوست نه بواسطه اعتدال عناصر اولیه یا تعدیل

توجیه تاریخ حمله بر حسن

الوقت در باب تواریخ یونان پیشین باروم گوید فیلس اخرا طوک یونانها بود و او در شهر مقدونیه از خاک روم منزل نمود و یونانها اول سال سلطنت او را
 مبدأ تاریخ قرار داده اند از برای سنوات بعد از او و در یونانها کلاً فاصله میدهد صد سنین فیلس را در فصل بعد از اول سال تاریخ فیلس تا در پست بود
 چهار سال و سالهای یونانها منامند زیرا که ما و آنها یونانها در دوازده مفروره اند و از یونان اعراض کرده در روم سلطنت قیام نمودند اول آنها فیلس
 و ثانی اسکندر و نیز بعد از اسکندر هم ملقب بطلوس بوده و محل اشتقاق این کلمه لفظی است که معنی حرکت است و هر یک ازین منفرعین ازین لقب است
 مخصوص هم داشتند که اسم هیچیک دخلی با اسم دیگری نداشته بعد ازین منفرع سلطنت میرسد بکفر زن که در او از هی انبطبقه باشد و این ملکه ستماء
 بفلو قطر بوده بعد از فلو قطر املک منتقل میشود بجای غیر از بزرگان و علما و آنها نیز هم ملقب بطلوس بوده اند و یکی از آنها بطلوس صاحب واضع کتاب
 مجسطی است خلاصه پس از یکقره سلطنت دو بیت و نور و چهار سال که ذکر شد بکفر سلطنت بگریا که سصد و سیزده سال مدت آن بوده و مناز و جلا
 قرار داده و از روم نامیده اند سنین اغسطس زیرا که اغسطس اول پادشاه آنها بوده و مجموع شصت و هفت سال میشود و فقر ستم و اگر بعد از سصد



اخلاط اربعه آن پس این قاعده کلیت ندارد علی ای حال اعصاب نخاع
 از ثقب فقار آنها که از طرف همین خارج شوند بجانب بیرون روند و آنها که از
 جانب این بیرون آیند بطرف بیرون روند همینکه از ثقب مذکور بیرون
 شدند منشعب بدو شعبه گردند یکی از آن شعبه هاوی حس است و
 دیگری معطلی حرکت عمل نخاع در بدن هدایت حس و حرکت است
 اگر بواسطه از وسایط موضعی از نخاع متورم یا منضبط گردد اعصاب
 اذان موضع بیابن واقع و عصب نخاعی در آنها مفروض است مفلوج
 مسترخی گردند چنانکه بارها دیده شده است که بعضی اشخاص را بسبب
 تصادم خارجه با داخله ورمی در نخاع قطعی آنها حادث شده از آن ورم اطراف
 سافل و مستقیم و متناهی مسترخی و مفلوج گردیده بعلتی منع نشدن بول
 بوز هلاکت دست داده است ازین معنی معلوم میشود که نخاع واسطه باین
 دماغ و اعصاب است و اعصاب اسطه مابین نخاع و اشیا خارجه است
 از مجاورت اعصاب نخاعی با اشیا خارجه دوک ملامت یا متاخر گردد پس از
 آنکه خبر بدماغ و سبب استصواب نخاع انوقت حکم بحرکت شود
 عمل اعصاب بعینه عمل مفضول تلکراف است و این رفتن و آمدن خبر و حرکت
 انعکاسی گویند

اعصاب

دو بین اخبار و دوزخ سابق از بنقراد هموشک سطر اول بخانه هستند
 سطر دوم بیای کابا کسانیکه سطر بیست و نهم سطر بیست و نهم
 و بیاد در داند نوشته
مترجم
 مترجمی فرانسه از خارج

از مترجمان فرانسه یکی الرری است (انجری) و آن واقع است در ترقیا
 و بعضی مترجمان هم در کینه و سیکانیه و جزیره کره و جزایر مایه و نیمه
 دارد و در اسپانیه از هند و مترجم است و در امریک متصرفان

کبان فرانسه و کوادلوپ و مارتی و بنک و بعضی جزایر کوچک مدیترانه
 متصرف میباشد جزایر ماریکیز و جزایر یتیمی و کالدو جدا جدا
منابع فرانسه

خاک فرانسه هر چه را که لازم زندگیت بعمل بیاید و در از جانب شمال چقدر
 و شادانه و قاریج و پنبه تراغت میشود و در مرکز فرانسه حیوانات و در جنوب
 زیتون و نارنج و گیاههای دیگر که برای رنگ کردن اشیا خوب است و
 گیاههای که برای ساختن عطریات لازم است و درخت انگور زیاد است
 در جانب شرق و جنوب و سرزمینهای بسیار و در وقت قوت زیاد میکارند در
 جانب جنوب از برای کرم ابریشم و از جنکها چو نهایی خوب حاصل میشود
 برای صنایع و برای سوزاندن و در بین مملکت معدنهای آهن و سرب
 و مس و نمک و زغال سنگ و سنگ مرمر و سنگهای خاکستری رنگ نرم
 و کچ و آهن موجود است

بلجیک

وضع و حد و بلجیک

دولت بلجیک موضوع بجانب شمال فرانسه و محدود است بجانب شمال بوا
 هلاند و بجز شرق بواسطه المان و جنوب بواسطه فرانسه و بجانب مغرب بواسطه
 دریای شمال

وسعت خاک و جمعیت بلژیک

وسعت خاک بلژیک مساویست بی فراویا قصد کیلو متر مربع جمعیت
 مساویست بر پنج ملیان که حرف میزنند بزبان فرانسه و زبان فلامان
 و دو خانه های بلژیک

و دو خانه مز شروع میکنند از فرانسه و ملحق میشود بسوی دو خانه نامبر
 و داخل میشود بهلاند و دو خانه لیسکو که شرح میکند از فرانسه و ملحق
 میشود بسوی دو خانه لیس و میکند و هلاند

توجه تاریخ حسن

و سیزده سال مز بود شدالی زمانها از آن سنوات در قلیطاش میمانند زیرا که ملن منتقل باو شد و در خاندان او باقی ماند

باب سیم

در سابق تواریخ سنوات سلاطین بونانی این اخبار و امن در یکی از کتابها که مصنف آنرا حکیم ابن بصری نام دارد (یعنی بزرگ نصاب
 موصل) داشته اند خواه ام از قرا و مسطورات کتاب مز بود بونانیها در قدیم تاریخ برای خود نگاشته اند و در بونان این نوری را از زمین بابل بجانب مغرب
 و باقی ماندند باین تاریخ تا زمان ظهور اسکندر که بر ملوک آنها غلبه کرد و بونان جزو روم شد و بسبب آنکه اسکندر بر سر بونان رفت این بود که چون اسکندر
 شش ساله شد از شهر خود بیرون آمد و در کشتی نشسته بفتح جزایر پرداخت تا باقی بلاد فرنگ رسید که در منتهای مغرب بعد از پسنفر خود عنان عزیمت نمود
 افریقه گردانید و از آنجا متوجه مصر شد و از مصر بخاک شام آمد و در اینجا کاری نگردید و سوی مسافرت بجانب شرق نمود و بطبع گرفتن ملک عم افناد بر حسب
 اتفاق وقتیکه هم تضرع ملک عم کرد یکی از نزدیکان پادشاه عم سلطان عم و ابکشت و اسکندر و ملن او را بگرفت و این فقره اسباب جرات و عدت او شد

مقبول نامه مسیو بلین ترجمه با شیخی قسوس مشرف زین

اعتقاد مسلمانان اینست که محمود حضرت عیسی را بداد نروده بلکه شخص دیگری
باری تعالی شبیه عیسی نموده و او را مصلوب نمودند و حضرت عیسی ایمان بربوبیت
این عبد الحکم بموجبت و این عبد الملك بن لخبه و اعرج گوید المقوقس دو دختر
جوان برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرستاد یکی ستمه بمار پد و دیگری
بحنا نیز مؤلف عزیز بود بموجب روایت و شبید این سعد گوید حضرت رسول
فرمودند اگر ابراهیم وفات نمیکرد جز به دادن و ابکی از قبلی ما بر میداشت
باز این عبد الحکم بموجب قول مسعود نقل نموده که روزی از حضرت رسالت
پناهی پرسیدم که پارچه کفن شما را چه نام حضرت فرمودند در ظاهر خودم و در
جامه که از مصر برای من فرستاده اند و آندی و ابونعم در ضمن احوال خود بنا
بر روایت مغیره گوید وقتیکه مغیره و مالک بخسور المقوقس آمدند المقوقس از
ایمان پرسید چگونه توانستید از مملکت خود فرار کرده بدینجا آید و حال آنکه
حضرت پیغمبر و اصحاب و تاسر خد خاک ما را متفرقند کشتند چون ما خایف
بودیم که گرفتار بچینک اصحاب پیغمبر شویم از راه مدینای احمر آمدیم المقوقس
گفت وقتیکه آنحضرت شما را بدین اسلام دعوت کرد چه نمودید گفتند هیچ
جواب ندادیم المقوقس پرسید چرا گفتند زیرا که آنحضرت ما را بدین تاز
دعوت میکرد که زمین اجلا دعا بودند بن حکمران مصر و ما میخواهیم در دین
ابا و اجلا خود باشیم بمیرتم المقوقس گفت هم وطنان شما چه کردند گفتند
جوانان او را پیروی کردند و پی بران با او بجادله و جنگ برخاسته بعضی
اوقات مغلوب و گاهی اوقات غالب میشدند المقوقس گفت با اینستوانید
ما از قانون و طریقه که بدان حضرت رسول آمد مردم دعوت میکنند خبر مید
گفتند چرا او مردم را میخواهد با اعتقاد نمودن بخدای واحدی شریک و کردن
نماز و دادن صدقه و رومینا بد عقاید پدران ما را المقوقس گفت البته
نماز کردن و صدقه دادن وقت معینی دارد آنها گفتند بلی نماز را در شبانه ^{روز}

بین وقت معین است اما زکات و قتیکه و زسکوک بر بیست برسد چیزی باید
بدهند و همینکه فایده از پنج شتر شخص داشته باشد یک کوسفند میدهد
و چون صد کوسفند از جهل تجاوز ذکر باز یک کوسفند باید بدهند المقوقس
گفت میدانند این زکات را بچه مکتوب میزنند گفتند بلی آنرا بفقرا تقسیم
میکند همچنین رعایت صلح رحم و وفای بوعدا از احکام آنحضرت است
و با خوردن و استعمال کردن مسکرات و خوردن گوشت حیوانات بدون
ذبیح یعنی مردار حرامست المقوقس گفت الحق محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر
که خداوند فرستاده و مبعوث نموده و کل مردم با بد اطاعت نموده بدین اودا
شوند و اگر آنحضرت قبطها و رومیها را دعوت میکرد لازم بود که او را قبول
و تمکین احکام و او امر او نمایند زیرا که حضرت صلی الله علیه و آله از وجود چنین پیغمبری
که دارای این احکام است پیش از وقت خبر داده و فرموده است که او خاتم
انبیاست دیگر هیچکس دارای این لقب نخواهد شد و بدین آنحضرت صلی الله علیه
المخبر و الحاضر باینکه خواهد بود یعنی تا روزیکه در باها از جای خود خارج شود
المغیره و مالک گفتند اگر تمام عالم ایمان بمحمد صلی الله علیه و آله آید ما ایمان
بمبارک المقوقس سر خود را جنبانید گفت شوخی میکنید پس پرسید پس
آنحضرت بلی میبرد گفتند بسبب آنحضرت بر پیغمبران میبرد گفت در جبر
کلام آنحضرت تا چه پایدار است گفتند بجدی صادق القول است که او را
ملقب باین نموده اند المقوقس گفت کسیکه با خلق راستگو باشد چگونه ^{میشود}
که با خدای خود دروغ بگوید و اینکه گفتند جوانان با او گردیدند این از قدا
عوانق تجرب معلوم شد که همیشه ابتدا جوانان بر پیغمبران گردیدند بگویند
بدانم بچودان بشریکه اهل کتابمانند چگونه با آنحضرت رفتار کردند گفتند انکار
او کردند و آنحضرت با آنها جنگ کرده بسیاری را بکشت و بعضی را اسیر نمودند
متفرق شدند المقوقس گفت پس آنها نیز ظالمه منافق هستند زیرا که آنها نیز
چون ما از رسالت او با خبر بودند و کتمان نموده اند ^{بقصر در زمانه}

توضیح تاریخ حسن بن حسن

از مملکت بم قدم پیش گذاشت و بجاک هند و اقصی بلاد مشرق رفت و مواضع چند را مسخر نمود بعد باز گشت و متوجه شهر قدیمی که محل کلدانیه بود
شد و در آنوقت خواب کردید و اسکندر قصد تجد بد تجارت و آبادانی آن داشت ولی باین قصد نابل نشد در نزدیکی این شهر او را مسموم کردند
و در گذشت و مدت همراوسی و دو سال بود و در زمان حموه خود قرار داد که ابتدای سلطنت او را مبدأ تاریخ قرار دهند و اول آنرا سال
بیست هفتم عمر او مقرر دادند و بدین سوال و باین تاریخ کتب خود را مورخ نمودند اما بعد از وفات اسکندر سال ششم عمر او را که از ابتدا
مرکت او بود مبدأ تاریخ قرار دادند اینست آنچه حکایت کرده اند از کار بونا آنها و من با این سباق یعنی سباق سنین بعد از اسکندر در
سنه دوم و ذکر نگردم زیرا که آن در سباق تواریخ ملوک دوم که در فصل ثانیه

از باب ثانیه حکایت شد مسطور گردیده و از آنها ذکر میمانم
مکرر در این کتاب که منسوب است بحجبت بن محمد بن
والله اعلم بقیه و غیره
محمد حسن

